



دکتر عزت الله - همایونفر
حاکم مشرق شنیده‌ام که کند
به چهل سال کاسه چینی
صد به روزی کنند در بغداد
لاجرم قیمت اش همی بینی

«سعدی»

دوست فاضل و با فضیلت. این نامه را در کنار بستر بیماری و با قلم دلم برایت می نویسم. چند هفته پیش خبردار شدم که نخستین دوره تازه «فرهنگنامه جهان ایران شناسی» را منتشر فرموده‌ای که به قول لوطی‌ها دست مریزاد که «گل کاشتی» باز به دروازه دشمن فرهنگ ایران که آخوند باشد «گل» زد. دشمن فرهنگ ایران هم به میدان آمد و از این اثر جاویدت «شبهه سازی» کرد که به قول خودت عرض خود می برد و زحمت ما می داد. گله یا به فرموده سعدی عزیزمان «صد به روزی کنند در بغداد... لاجرم قیمت اش همی بینی»

کارهای شما همیشه حکم چینی سازی با خاک مشرق بوده و عمری به پای آنها صرف شده. شما دوست نازنین از معدود (دانش مردانی) هستی خستگی ناپذیر مانند بزرگانی چون روانشاد کریم امامی که رستم میدان ترجمه بود یا احمد آرام که از نوجوانی تا پیری و از با افتادن قلم از دست اش نیفتاد یا شادروان محمد قاضی که ترجمه‌های فصیح اش ذهن پذیر بود و دلپذیر یا شادروان سعید نقیسی استاد همه‌مان که اگر مجموعه‌ای از آثارش را فراهم کنند به فضائی برابر یک اطاق نیاز دارد و بسیاری دیگر که همگی خادمان عاشق صفت فرهنگ ایران زمین بوده و هستند.

نحوه کار شما اندیشمندان سرمشقی است از پشتکار داشتن و خسته نشدن و مزد تحسین توقع نکردن، همه اینها می تواند سرمشق جوانان مان باشد.

شما بزرگانی که نام چند نفرشان را آورده‌ام فضل و دانش را در چهارچوبی از فضیلت و تواضع قاب کرده‌اید. استقبال مردم از زحمات شما و در نتیجه به دست آوردن شهرت، شما را مست و مغرور ننمود. درس سعدی عزیز را خوب به خاطر سپرده و خوبتر به کار برده‌اید.

در راه بیلقان برسیدم به زاهدی - گفتم مرا به تربیت از چهل پاک کن

گفتا برو جو خاک تحمل کن ای ققیه - یا هر چه خوانده‌ای همه در زیر خاک کن

در میان شما اندیشمندان کمتر کسی را سراغ دارم که دنبال مال و مقام رفته باشد مثلاً خوب به خاطرم هست که از شادروان عباس اقبال آشتیانی دو بار برای تصدی مقام وزارت دعوت کردند و او هر بار آن را رد کرد و جواب داد که وزارت مرا از کار معتبر تحقیقات تاریخی بازمی دارد. عجیب این که او درست همان جوابی را داده که ابوریحان اندیشمند قرن پنجم حدود یک هزار سال و اندی پیش به سلطان مسعود غزنوی داده بود. به این شرح که وقتی یکی از کتاب‌هایش «که گویا در علم نجوم بود و به نام سلطان و برای سلطان فرستاد سلطان برای قدرانی از او یاری از نقره بر پشت قبلی گذارد و برای ابوریحان فرستاد، اما ابوریحان آن را نپذیرفت و به سلطان پیغام داد که نقره مرا از خدمت علمی بزمیدارد و انگهی نقره می رود اما علم می ماند.

نکته مهم دیگر این که شما عزیزان چه در تألیفات و چه در ترجمه‌هاتان و چه در راه و شیوه اندیشیدن تان خط عوض نکرده‌اید. چنانکه مرکب قلم خود تو عزیز به همان رنگ است که در شصت و اندی سال پیش کتاب‌هایی را از جمله کتاب «گر از یلا» ی لامرتین را ترجمه نمودی.

به طوری که می دانید و می بینید در این ربع قرن اخیر نه تنها بیشتر سرمایه‌های مادی تان از میان رفته بلکه سرمایه‌های معنوی مان نیز مورد تهاجم قرار گرفته. برگرداندن سرمایه‌های مادی کار مشکلی است اما امر محالی نمی باشد. تحمل و کوشش و نباختن روحیه آب رفته را به جوی برخواهد گرداند. چنانکه با نگاهی گذرا به تاریخ مان می بینیم که ما بارها و بارها غارت شده ایم و از بام تمکن به زمین فقیر افتاده ایم اما در سایه صبوری

نامه‌ای به شجاع‌الدین شفا یا شفاءالدین شجاع اگر پیغمبر زنده شود، این اسلام را نمی شناسد

گوش کنید، این صدای ایران است، صدای عشق به ایران، صدای یک عاشق ایران که می خواهد دوباره بسازد....

و کوشش زندگی مان را دوباره ساخته ایم.

مثلاً این خراسان بزرگ بارها غارت شده شهرها و دهکده‌هایش خراب گردیده. نیشابورش چندین بار به دست مهاجمین خراب و ویران و با خاک یکسان گردیده اما هر بار بر روی خرابه‌های آن عمارتی نو ساخته ایم.

معلمان تاریخی مان به تناسب زمان و توجه به جنر و مد حادثه‌ها درس‌هایی به ما داده‌اند که به موقع حکم مسکن را داشته و یا به موقع حکم معالج را، یک جا درس قناعت داده‌اند

قناعت توانگر کند مرا - خبر کن حریص جهانگرد

جای دیگری درس کار و کوشش - داده‌اند

برو کار میکنم مگو چیست کار - که سرمایه جاودانی است کار

جای دیگری گفته‌اند

همت اگر سلسله جنبان شود - مور تواند که سلیمان شود

یا

همت بلند دار که مردان روزگار - از همت بلند به جانی رسیده‌اند

مزید بر اینها این که عنصر ایرانی ذاتاً مادی نیست

و مانند غربی‌ها از گم شدن مال حالش را از دست نمی دهد بیشتر مال را از بهر آسایش عمر

می خواهد نه این که عمر را برای گرد کردن مال.

غیر از این عنصری است سراپا نمیش و سازنده با سرنوشت آنجا که باید هشیارانه تسلیم می شود و

به تدریج در روح مهاجم رخنه می کند اما محکوم مهاجم نمی شود بلکه مهاجم را در خود حل می نماید و آنجا که دست اش برسد بر دوش

سرنوشت سواری می کند.

مهمتر از همه غروری است و منیتی است که در ذات اش خانه دارد همه ذلتی را می پذیرد اما حاضر نیست که غرورش و شخصیت اش - که هویت و

ایرانیّت اش باشد - بمیرد. مهاجمین بارها او را بی صورت کرده‌اند اما نتوانسته‌اند بی سیرت اش

و کنگد و بر فرهنگ و در فرهنگ و

منیت ایرانی ذوب گردیدند. طغرل سلجوقی ترک

در جنگ‌هایش از شاهنامه مدد و الهام می گرفت و

سلطان مسعود غزنوی بارگارش در تصرف

شاعران ایرانی بود. سلطان سنجر به احترام خیام

او را در کنار خود و بر تخت سلطنت می نشاند.

خیام‌های ایرانی بر علیه عرب خیام‌هایی ملی بود

ایرانی عصر بنی امیه نمی توانست که عرب او را برده

و مولا صدا کند. ابومسلم قیام اش نخست برای

رهائی هویت ایرانی و بعد برای رسیدن به حکومت

آن هم که اگر کشته نشده بود رسیدن به حکومت

ایرانی.

از میان یکصد و شصت و دو فرقه که در اسلام

خاصه شیعه به وجود آمد (کتاب خاندان نوبختی

تالیف شادروان عباس اقبال) نزدیک به دو نکت

آن فرقه‌ها را ایرانیان به وجود آوردند تا تمرکز قدرت

عرب را تضعیف کنند و ایرانیّت جامعه‌شان را به

نوعی و صورتی از زیر چتر عرب بیرون بکشند.

سرودن شاهنامه قیامی ملی بود و نمودار عشق

بی نظیر فردوسی به ایران، عشقی که به او

شجاعتی بخشید که نه از فخر عرب (خلیفه) ترسید

و نه از شمشیر ترک (محمود غزنوی) جرات

می خواهد شجاعت می خواهد. جرات و شجاعتی

که فقط در عاشق پیدا می شود تا دست از جان

بنشوید و هر چه در دل دارد بگوید. ترک را مطهر

سبعیت (ترک نژاد، نه ایرانی ترک زبان) معرفی کند

و عرب را جیره‌خوار شتر آنهم در عصری که سرها

و سرها با شمشیر متعصین از تن‌ها جدا می شد.

نگاهی هم به احوالی که در این سال‌ها بر ایران

می گذرد، بیاندازیم نگاه کنیم به تلاش‌هایی که

در داخل کشور می شود و فداکاری‌هایی که

گرداندگان روابط عمومی با دست خالی و به همت

هموطنان مقیم خارج، در خارج انجام می دهند.

گوش بدھیم به صدای ایران که بلند است و به

گوش جهانیان رسیده و می رسد این صدا، صدای

عشق به ایران است، این صدای ایران عزیزمان

است صدای زنده بودن ایرانی صدای غرور ایرانی

جای تردید نیست که ایران دیر یا زود به موقع و

مقامی که داشت برمی گردد و از آن نیز می گذرد.

همین نسل جوان دلیر و عزیزمان که در این ۲۷

سال به انواع و اقسام مختلف در صحنه مبارزه برای

آزادی حضور داشته و خواهد داشت اشتباه پدران

و مادران اش را جبران می کند و از نو ایرانی می سازد

که به قول سیمین بهبهانی ولو با خست جان

خویش و نسلی مطلع، روشنفکر جهان شناس و

وارث عشقی که ابومسلم‌ها و بابک‌ها و یعقوب‌ها

به ایران داشتند.

نسلی که تکنولوژی این عصر دیوارها را از دور و برش برداشته و می تواند در دور افتاده ترین دهات

به آسانی آزادی و رفاه و حقوق انسان‌ها را در جوامع

غربی ببیند و در وطن خودش شاهد به دار زدن

دختر و پسرها باشد. او آرام نمی گیرد و آتش

می گیرد که چرا دنیا دنیای آزادی است و او از آن

محروم است. آرام نمی گیرد وقتی می بیند

می خوردن غربیان و او گرسنه نظاره کند آتش

یک از هموطنان اش سلولی از این زندان. در هیچ

کشوری نیست که صدای ایرانیان به گوش مردم

آن کشور نرسد. اینها نشانه ایران دوستی است. این

صداهاست که اخبار و احادیثی از اوضاع جهانی

ایران را که کمترین اش گرسنگی باشد به خارج

می رساند. نشانه‌ای از هشیاری و شجاعت جوانان

است و از این که جامعه بیدارتر کتابخوان تر و

مطلع تر گردیده. اینها همه نوید رهائی ایران و

رهائی (ایرانیّت) را به گوش ما جهانیان می رساند.

تاریک شبم را سحر آید روزی - در گذشته یادم

خبر آید روزی

این دلو تهی که در چه انداخته‌ام - نومید نیم که

پر برآید روزی

حکومت آخوند با تمام فن و فوت‌هایی که برای

زدودن هویت ایرانی و «امت» کردن مردم به کار

برده توفیقی نصیب اش نشده، ملت ایران (ملت

باقی مانده آنچنان که در تمامی تاریخ ملت بوده و

هرگز لقب امت را نپذیرفته. مسئله جالب توجه دیگر

تعرض و گزندهای است که به اسلام شده. کار

معناد کردن مردم به آفیون خرافات آنهم به

بهره‌برداری از وسائل ارتباط جمعی و با صرف پول

بی حسابی که در دسترس معنادسازان به خرافه قرار

گذارده شده سهم بزرگی از جامعه را که (بی‌خبران

و ساده‌اندیشان باشند) از تفکر و تعقل دور کرده.

کار نشر خرافات از طریق جعل روایات و حدیث‌ها

و یا بهره‌برداری از منبر و مسجد و روزنامه و

تلویزیون و مجامع ظاهر دینی، به خود مکتب

مقدس اسلام هم لطمه زده و با کمال تأسف

اسلام راستین را آلوده به بیماری خرافه کرده تا آنجا

که اگر حضرت رسول اکرم سر از خاک برآند این

چنین اسلامی را نمی شناسند. بالای پنج قرن

پیش شیخ عبدالرحمن جامی شاعر بزرگ با وجودی

که یک رنگ آخوندی داشته و با سنی یکجور و با

شیعه جور دیگری کنار می آمده می گوید:

دین ترا در پی آرایش اند - در پی آرایش و

پیرایش اند

بسکه بیستند بر او برگ و ساز - گر تو ببینی

شناسیش باز

دوست اندیشمند شجاع‌الدین، تو غیر از خدماتی

که تا فرارسیدن فتنه سال ۵۷ به فرهنگ مان کرده

بودی در این سال‌های به اصطلاح غربت با

تألیفات مستدل و مستندت غبار خرافه و جعل را از

چهره مبارک اسلام زدودی و آن را از عارضه‌هایی

که طی قرن‌ها و به خصوص در ربع قرن اخیر بر

آن وارد شده تجات دادی با کمال شجاعت. با ادب

و با استدلال و استناد به منابع و مأخذ معتبر و این

کار عظیم تألیفات در غربت است. تألیفات احوال

یک جنگ و حمله و تعرض نداشته. یک نوع

برده‌برداری از چهره مقدس دین است که بیماری

خرافه بر آن عارض شد. کارهائیت از قلک یک

محقق است نه یک متعصب و این صفت اولی

می‌باشد که باید هر محققى آن را در نظر بگیرد

این است که اگر ترا به جای شجاع‌الدین شفا-

شفاءالدین شجاع بنامیم مصداق واقعی سلسله

تألیفات است می شود.

اما مطلب آخر را هم عرض کنم که محرک من

ناچیز در نوشتن این نامه بیشتر اشاره آن مطلب

است و آن این که کار اخیر تو «دانشی مرد»

نازنین، یعنی نشر نخستین دوره تازه (فرهنگنامه

جهان ایران شناسی) کاری است کارستان که مرگ

ندارد و من امیدوارم و جامعه منتظر است که مرگ

دوره‌های بعدی این کار بزرگ منتشر شود. اگر

اشتباه نکنم حدود سی سال پیش بود که طرح

تألیف و انتشار آن را آماده و یک دوره از آن را هم

منتشر فرمودی و اگر روزگار ناسازگاری نکرده بود

از آن سال تا امروز چندین دوره اش چاپ و در

دسترس عموم قرار می گرفت.

این کار بزرگ نه تنها بسیاری از جوامع غرب را با

هویت تاریخی و عیار و ارزش فرهنگ ایرانی آشناتر

و نزدیکتر می کند بلکه چهره «شهرت جهانی» مان



علی بهزادی

نیاز سریع به مطالعه یک کتاب سبب شد که از پسرم که در امریکا اقامت داشت بخواهم آن کتاب را تهیه کند و زود و سریع برآیم بفروست. با آنکه پسرم خود عازم سفر به ایران بود وقتی تجلیل مرا دید آن را با پست سریع السیر برایم فرستاد.

یک هفته گذشت.....

هفته گذشت..... هفته سوم

سپری شد اما از کتاب خبری نشد هفته چهارم

پسرم آمد اما کتاب نیامد. اگر هم می آمد اثری

نداشت چون دلیلی که سرعت تهیه انرا ایجاب

می کرد از میان رفته بود.

را که در این ربع قرن اخیر مکرر و ملوکک شده به

احوال واقعی اش باز می گرداند و این کار خدمتی

است بسیار و بسیار با ارزش.

البته رهائی نام و «شهرت جهانی» مان از گرد

سپاهی که بر آن نشسته وظیفه و تکلیف هر فرد

ایرانی است و در رأس همه رسالت تاریخی

اندیشمندانمان.

خوشبختانه رفتار پسندیده ایرانیان مقیم کشورهای

غرب افکار غربیان را به این واقعیت جلب کرده که

اقلیت ایرانی در هر یک از این کشورها، اقلیتی

است با رفتاری پسندیده-تمدن و - از آن گذشته

بسیاری از جوانان ایرانی که در دانشگاه‌های خارج

مدارج علمی را تا بالاترین درجه پیموده و به تصدی

مقامات مختلف علمی و اقتصادی رسیده‌اند عامل

دیگری برای جلا دادن شهرت جهانی ایران و

ایرانی شده و تا آنجا که اطلاع پیدا کرده‌ام بسیاری

از جوانان عزیزمان به تألیف تاریخ ایران به زبان

کشوری که مقیم آن هستند دست‌زده که به واقع

مایه کمال تقدیر و تحسین است.

اما نشر فرهنگنامه جهان ایران شناسی قدیمی است

بلند و جهانبگیر در راه بالا بردن اعتبار و اشتیاق و

شخصیت جهانی مان چرا که جوامع غربی با تمام

اطلاعاتی که از هویت و خصوصیات فرهنگی ما

دارند باز هم آن طور که باید ما ایرانی‌ها را

شناخته‌اند خاصه که خبرهای ناجور و مذبوم می

در این سال‌ها از ایران به گوش شان می‌رسد

شهرت‌مان را در ذهن شان زشت کرده.

تردید ندارد که دیر یا زود ماه بخت ایران از پس ابر

حادثه بیرون خواهد آمد و روابط متقابل ایران و

غرب که امری الزامی است به صورت بهتری برقرار

خواهد شد. بنابراین هر چه سعی کنیم تا ذهن آلوده

شده غرب نسبت به ایران پاک شود کم کرده ایم.

به نظر نارسای من نشر این رشته فرهنگنامه‌ها

سهم بزرگی در پاک کردن چهره شهرت جهانی مان

خواهد داشت و به تدریج در داد و ستدهای سیاسی

و دادوستدهای اقتصادی مان اثری تدریجی و

مثبت خواهد داشت. چرا که بالا بودن اعتبار جهانی

کمک به توسعه روابط مان با غرب دارد. هر چه ما

رای بیشتر - که بهتر باشند با دست گرم تری به ما

دست می دهند.

این نکته را هم عرض کنم که کار امثال شما فرزند

عشق و همت شماس است عشق به وطن مان، به نظر

نارسای من اصولاً دنیا را عاشق‌ها می‌سازند و هم

عاشق‌ها آن را خراب می‌کنند یک وقت عاشقی

پیدا می‌شود مثل پاسنور که عاشقانه عمر خود را

در راه خدمت به بهسازی جامعه بستری می‌گذارد

و از این کار لذت می‌برد. یکی هم می‌شود چنگیز